

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هجدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۶، شماره مسلسل ۶۹

ال سید و مناسبات وی با هودیان و مسیحیان اندلس

تاریخ دریافت ۹۴/۹/۳۰

تاریخ تأیید ۹۵/۱۰/۷

* رضوان یزدانی

** یونس فرهمند

*** قنبر علی رودگر

در اوایل قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی)، مناسبات سیاسی - نظامی گسترده‌ای بین ملوک الطوائف اندلس و حکومت‌های اسپانیایی شکل گرفت. در این میان، دولت بنی هود (حک. ۴۳۱-۵۰۳/ق ۱۰۴۶-۱۱۱۸م)، به سبب نزدیکی تختگاه آنان به حوزه فرمانروایی مسیحیان اسپانیا و جنگ‌های درون‌خانمانی، ناگزیر روابط نزدیکی با دولت‌های مسیحی ایجاد کرد و این مناسبات منجر به افزایش همکاری نظامی بنی هود با قشتاله شد؛ به گونه‌ای که فرمانده برجسته نظامی قشتاله، رودریگو دیاز مشهور به ال سید کمپیدور، راهی دربار هودیان شد که با جنگاوری و کسب پیروزی‌های بسیار، توانست نقشی

* گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
rezvanyazdani1@gmail.com

** گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
noorfarahmand@yahoo.com. مسؤول مکاتبات؛ farahmand@srbiau.ac.ir

*** گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛
a_roodgar@yahoo.com

مؤثر در سازمان نظامی و سیاسی هودیان ایفا کند. مقاله حاضر با تکیه بر منابع تاریخی و تحقیقات جدید، ابتدا حیات سیاسی - نظامی رودریگو دیاز در حکومت سانچو و قشتاله را به اختصار بیان کرده است و سپس با بیان چگونگی نفوذ، اقدامات و اهداف او در دوره بنی هود، بدین نتیجه رسیده است که به رغم حمایت‌های بی‌دریغ حاکمان بنی هود، رودریگو دیاز پس از دستیابی به مناصب بلند حکومتی، پیمان خود با هودیان را نقض کرد و در پی تشکیل حکومتی مستقل در شرق اندلس برآمد. از همین رو، وی که به دست‌آویزی برای توجیه رفتارش نیاز داشت، اطاعت از آلفونسو، پادشاه قدرتمند قشتاله را گردن نهاد و آن را بهانه کرد و همکاری خود با بنی هود را قطع کرد.

کلیدواژگان: رودریگو دیاز، ال‌سید، بنی هود، مسیحیان اسپانیا، اندلس.

مقدمه

اندلس از نیمه قرن چهارم قمری در سایه حکومت حاکمانی بزرگ چون عبدالرحمن الناصر (۳۵۰ق/۹۶۱م)، حکم المستنصر (۳۶۶ق/۹۷۶م) و حاجب منصور ابن ابی‌عامر (۳۹۲ق/۹۲۵م) ثبات و آرامشی چشم‌گیر را تجربه کرد؛ اما این سرزمین پس از مرگ عبدالرحمن بن محمد بن ابی‌عامر (۳۹۹ق/۱۰۰۹م) ملقب به شنجول^۱، به ورطه جنگ‌های داخلی افتاد تا این که در سال ۴۲۲ق/۱۰۳۲م. خاندان‌های مختلف عرب، بربر و غلامان عامری بر این سرزمین مسلط شدند و عصری را به نام ملوک الطوایف رقم زدند.^۲

در عصر ملوک الطوایف اندلس، بی‌ثباتی سیاسی - نظامی گسترده‌ای رخ داد و سبب شد که حکمرانان طوایف از بیم سلطه رقبای خود، به دولت‌های مسیحی متوسل شوند. بنی هود (حک. ۴۳۱-۵۰۳ق) نیز از جمله این سلسله‌های حکومتگر بود که بر سرقسطه و نواحی آن حکومت می‌کرد و پس از پیروزی‌های چشم‌گیر بر مناطقی در شرق اندلس، همانند دانیه^۳ و طرطوشه^۴ و تصرف بخشی از قلمرو بنی ذی‌النون چون وادی الحجاره، با

هدف توسعه قلمرو و ثبات سیاسی، به برقراری روابط نظامی و سیاسی گسترده با دولت‌های اسپانیایی دست زد.^۵

در دوره احمد بن سلیمان ملقب به مقتدر (حک. ۴۳۸-۴۴۷ق) دومین حاکم بنی هود، به سبب تقسیم قدرت میان برادران،^۶ رقابت‌ها و منازعات درون‌خانمانی شدت گرفت؛ در این میان، احمد بن سلیمان (۴۷۴ق/۱۰۸۱م) با نیرنگ، سه تن از برادرانش را به اطاعت درآورد؛ اما یوسف بن سلیمان ملقب به مظفر، حاکم لارده^۷ تسلیم وی نشد و این خود سبب یک رشته جنگ‌های طولانی میان آنان گردید.^۸ از سوی دیگر حکومت بنی هود با پرداخت مالیات بسیار به حکومت‌های مسیحی، ضعیف شده بود و به یاری‌گر نظامی نیاز داشت. چنین بود که احمد بن سلیمان با اطلاع از کدورت میان رودریگو دیاز^۹ مشهور به «ال‌سید»^{۱۰} فرمانده نظامی تبعیدی آلفونسو پادشاه قشتاله،^{۱۱} او را به دربارش فراخواند.^{۱۲} برخی محققان، از جمله پرستون،^{۱۳} می‌گویند که ال‌سید پس از تبعید، ابتدا به بارسلون^{۱۴} رفت اما چون آن جا را برای نمایش توانایی‌های خود مناسب ندید، رهسپار سرقسطه شد^{۱۵} تا با کمک نظامی به مقتدر بن هود جایگاه مطلوب خویش را بازباید. او با سلحشوری و جنگاوری، پیروزی‌های متعددی را برای دولت بنی هود به ارمغان آورد و به تدریج نفوذش را در دربار هودیان بیشتر کرد و نقشی به سزا در تاریخ سیاسی - نظامی حکومت بنی هود ایفا نمود.^{۱۶}

تا کنون به زبان فارسی به صورت کامل به نقش ال‌سید در حکومت بنی هود و مسیحیان پرداخته نشده است. منابع نخستین عربی، به صورت پراکنده به این موضوع اشاره دارند؛ البته در این میان ابن عذاری استثنا است که مطالب گسترده‌ای در این زمینه عرضه کرده است. در تحقیقات جدید نیز محققان ضمن پرداختن به حوادث عصر ملوک الطوائف، به سلاطین مسیحی شمال اسپانیا و نیز به نقش ال‌سید در بخش نظامی - سیاسی آن اشاره کرده‌اند. از پژوهش‌های معاصر می‌توان به کتاب *دولة الاسلام فی الاندلس* اثر محمد عبدالله عنان اشاره کرد که جلد سوم آن به تفصیل به عصر ملوک الطوائف از جمله حکومت بنی هود و مسیحیان شمال پرداخته است. کتاب پیدال^{۱۷} نیز به صورت کامل به حیات سیاسی و نظامی ال‌سید اختصاص دارد.

نوشتار حاضر درصدد است با بررسی جایگاه ال‌سید در دربار سانچوی دوم و آلفونسوی ششم، به این سؤال پاسخ دهد که ال‌سید چگونه به دربار بنی‌هود راه یافت؟ و با چه اقداماتی توانست به قدرتی بزرگ در منطقه شرقی اندلس دست یابد؟

خاستگاه

رودریگو دیاز که به سبب کسب پیروزی‌های حیاتی برای فرمانروایان زمانش، اعراب وی را «ال‌سید»^{۱۸} یا سیدی^{۱۹} و اسپانیایی‌ها او را «قهرمان یا سردار نبرد در دشت‌ها»^{۲۰} خوانده‌اند،^{۲۱} در حدود سال ۴۳۴ق/۱۰۴۳م. در شهر کوچک ویوار^{۲۲} واقع در شش مایلی شمال بُرغش^{۲۳} در قشتاله به دنیا آمد.^{۲۴} بر خلاف سال‌های کودکی‌اش که جز چند روایت افسانه‌آمیز از زندگی او در دست نیست،^{۲۵} از فعالیت‌های دوره جوانی او آگاهی‌های فراوانی وجود دارد.

پدر وی، دون دیگو لینز^{۲۶} از خاندان اصیل و نجیب قشتاله بود؛^{۲۷} از این رو می‌توان گفت که ال‌سید در خانواده‌ای والاتبار رشد یافته است. با این حال برخی منابع، احتمالاً با هدف اسطوره‌پردازی و قهرمان‌سازی، وی را رشدیافته در خانواده‌ای فقیر معرفی می‌کنند که در عین تنگ‌دستی به بالاترین مراتب قدرت دست یافت.^{۲۸} به علاوه تردیدی نیست که مادر او از طبقه بالای فلینز^{۲۹} در لیون^{۳۰} بوده و پدرش نیز با اشراف‌زاده قشتاله، موسوم به دیاز،^{۳۱} رابطه‌ای استوار داشته است.^{۳۲} همین مناسبت‌ها موجب شد تا ال‌سید با دختر دیگو فرناندز^{۳۳} به نام دونا خیمنا^{۳۴} ازدواج کند.^{۳۵} بنابراین ال‌سید در خاندانی نظامی و اصیل رشد کرد که مردان آن دژهای بسیاری را برای پادشاه فرناندوی اول (۱۰۶۵م)^{۳۶} فتح کرده بودند.^{۳۷} وی در مدرسه ویژه نجیب‌زادگان قشتاله، آموزش‌های نظامی و کاربردی مرسوم در قرون میانه را به صورت حرفه‌ای آموخت.^{۳۸} او هنوز روزگار نوجوانی‌اش را سپری نکرده بود که شاهزاده سانچو^{۳۹} به وی لقب شوالیه^{۴۰} داد.^{۴۱}

نبرد کریون^{۴۲} و تأثیر آن بر ارتقای جایگاه ال‌سید

اولین فعالیت نظامی چشم‌گیر ال‌سید در سال ۴۵۹ق/۱۰۶۸م. در جنگ کریون - نبرد سانچو بر ضد برادرش آلفونسو، پادشاه لیون - بود که در آن نقش درخوری ایفا کرد.^{۴۳} ماجرا از این قرار بود که پس از مرگ فرناندو،^{۴۴} جنگ‌های خانگی میان فرزندانش شدت

گرفت.^{۴۵} سانچو به قلمرو برادرش آلفونسو لشکر کشید و میان دو برادر در نزدیکی‌های کریون نبرد سهمگینی در گرفت که با شکست سپاهیان قشتاله، سانچو و لشکرش ناگزیر عقب نشستند اما با راه‌نمایی‌های ال‌سید، سپاه سانچو شبانه و غافل‌گیرانه وارد لیون شدند و بسیاری از سپاهیان آلفونسو را در خواب کشتند.^{۴۶} آلفونسو نیز ناچار به کلیسای شهر کریون پناه برد^{۴۷} و پس از اسارت به دست ال‌سید، روانه زندان برغوش شد.^{۴۸} پس از کسب این پیروزی، نفوذ و اقتدار ال‌سید در دربار سانچو فزونی یافت و نامش در همه اسپانیای مسیحی طنین‌انداز شد.^{۴۹}

آلفونسو و ال‌سید

پس از کشته شدن مشکوک سانچوی دوم^{۵۰} در سال ۴۶۲ق/۱۰۷۲م،^{۵۱} قشتاله با چالشی سیاسی - اجتماعی مواجه شد؛ از یک سو، آلفونسو با آگاهی از مرگ برادر به امید کسب سلطنت^{۵۲} دوباره به قشتاله برگشت^{۵۳} و از طرف دیگر مردم لیون که آلفونسوی ششم را عامل قتل پادشاه می‌دانستند، حاضر نمی‌شدند حاکمیت وی را بپذیرند.^{۵۴} آلفونسو متعهد شد با ادای سوگند، بی‌گناهی‌اش را اثبات کند اما اشراف قشتاله مسؤولیت سنگین تشریفات قسم را بر عهده نگرفتند تا این که قهرمان قشتاله، ال‌سید، عهده‌دار آن شد. وی در مراسم ادای سوگند از آلفونسو پرسید آیا اقرار می‌کنی که در قتل برادر نقشی نداشتی؟ پس از سوگند آلفونسو، ال‌سید افزود: «اگر آلفونسو سوگند دروغ گفته باشد خداوند نیز او را هم چون برادرش به وسیله خائنی هلاک گرداند». این جسارت ال‌سید، احساس آلفونسو را عمیقاً جریحه‌دار کرد و تا آخر حیاتش آن را فراموش نکرد.^{۵۵} آلفونسو از سر نیاز به توانایی‌ها و شایستگی‌های نظامی ال‌سید، او را هم چنان در سمتش ابقا کرد^{۵۶} ولی هیچ‌گاه روابط صمیمانه با وی برقرار نکرد.^{۵۷}

آلفونسو به سال ۴۶۳ق/۱۰۷۳م، توانست بر جلیقیه^{۵۸} در شمال غربی اندلس، که برادرش گارسیا بر آن حکمرانی می‌کرد، تسلط یابد و چون قدرت و حوزه فرمانروایی‌اش فزونی یافت به قلمرو ملوک الطوائف اندلس که سخت با یک‌دیگر در نزاع بودند، تاخت تا از آنان خراج و مالیات گیرد^{۵۹} و ال‌سید را برای گرفتن خراج به نزد ابن عبّاد حاکم اشبیلیه فرستاد؛ اما ظاهراً شوالیه‌های دربار و بدخواهان ال‌سید شایع کردند که او بیشتر مالیات‌ها و

هدایای حاکم اشبیلیه را پنهانی تصاحب کرده است. این شایعه موجب شد تا آلفونسو که خود همیشه از توانایی‌های نظامی ال‌سید بی‌مناک بود، به این بهانه وی را در سال ۴۷۴ق/۱۰۸۱م. تبعید کند.^{۶۰}

بنی هود و ال‌سید

حکومت بنی هود به سبب موقعیت جغرافیایی و نزدیکی پایتختش، سرقسطه، به قلمرو حکومت‌های مسیحی - چون قطلونیه^{۶۱} در مشرق،^{۶۲} ناوارا^{۶۳} در شمال غربی^{۶۴} و قشتاله در جنوب غربی - از مهم‌ترین دولت‌های مسلمان ملوک الطوایف به شمار می‌رفت^{۶۵} و برای بقای خود ناگزیر بود روابط سیاسی - نظامی خود را با دولت‌های مسیحی تعمیق بخشد. مقتدر بن سلیمان دومین حاکم بنی هود، در سال‌های ۴۶۸-۴۷۲ق. با مشکلات بسیاری چون نزاع با برادرش مظفر حاکم لارده و ناتوانی از پرداخت جزیه به دولت قشتاله مواجه بود. از این رو برای پایان دادن به این دشواری‌ها و حفظ امنیت قلمروش، و نیز با آگاهی از اختلاف میان آلفونسو، پادشاه قشتاله و فرمانده او، رودریگو دیاز، و با شناختی که از توانایی‌های نظامی او داشت،^{۶۶} از وی یاری طلبید.^{۶۷} از دیگر سو ال‌سید که جایگاهش در دربار آلفونسو تضعیف شده بود، به حمایت‌گر سیاسی جدیدی نیاز داشت تا قدرت و شوکت گذشته خود را احیا کند. از این رو با اشتیاق، پیمان نظامی با مقتدر را امضا کرد و روانه دربار بنی هود شد؛ از وی استقبال باشکوهی به عمل آمد و جایگاهی ممتاز در دربار به وی عطا شد.^{۶۸} اما سرخوشی‌های او در این دولت زودگذر بود^{۶۹} چرا که یک سال بعد در ۴۷۴ق/۱۰۸۱م. مقتدر درگذشت و با مرگ وی، منازعات داخلی در دربار هودیان شدت گرفت.^{۷۰}

مقتدر همانند پدرش، قلمرو بنی هود را میان دو فرزندش یوسف بن احمد (ملقب به مؤتمن) و منذر تقسیم کرد تا شاید از این طریق زمینه اختلافات درون‌خاندانی هودیان را از میان ببرد و برادران را از مداخله در امور یک‌دیگر باز دارد؛ او امارت سرقسطه را به مؤتمن و ولایت دانیه،^{۷۱} طرطوشه^{۷۲} و لارده را به برادرش منذر داد. این سیاست اگرچه در آغاز، مرز مشخصی را میان قلمرو دو برادر کشید، اما دیری نپایید که برادران هودی بار دیگر رویاروی هم قرار گرفتند و منذر که خود را در تقابل با برادرش مؤتمن ناکام می‌دید،

از دولت‌های مسیحی از جمله سانچو رامیرز، پادشاه آراگون (حک: ۱۰۶۷-۱۰۸۹م)، درخواست کمک کرد.^{۷۳}

مؤمن که پیش از این، به روزگار پدر، کارآمودگی و توانایی بالای نظامی ال‌سید را از نزدیک دیده بود فرماندهی لشکریانش را به وی سپرد و از آن سو برادرش منذر نیز از پادشاه آراگون سانچو رامیز (۴۷۶ق/۱۰۹۴م)^{۷۴} و کنت برشلونه^{۷۵} مدد جسته بود. نبرد میان دو سپاه در نزدیکی لارده رخ داد و در این پیکار ال‌سید بر سپاه منذر فایق آمد.^{۷۶} این پیروزی در تثبیت قدرت مؤتمن اثر به‌سزایی گذاشت و وجهه سیاسی و نظامی ال‌سید را نیز در دستگاه حکومت بنی‌هود بیش از گذشته بالا برد چندان که بازوی راست دولت به شمار آمد و اجازه تصمیم‌گیری در همه امور سیاسی - نظامی و اقتصادی را به دست آورد و بدون مشورت با وی هیچ تصمیمی در حکومت اتخاذ نمی‌شد.^{۷۷}

پس از این رویداد، ال‌سید در نوسازی استحکامات نظامی هودیان نقشی مؤثر ایفا کرد و برخی از قلعه‌های دولت بنی‌هود از جمله «المناره» و «الکو»^{۷۸} را بازسازی کرد.^{۷۹} اما این مایه از اعتماد از سوی حکومتی اسلامی به فرمانده مسیحی و سپردن اختیارات روزافزون به او در دوره‌ای که دولت‌های غربی قدرتمندتر شده بودند و به دنبال اخراج مسلمانان بودند، از سوی برخی از مورخان اسلامی چون ابن‌بسام (۵۴۲ق/۱۱۴۷م)^{۸۰} به باد انتقاد گرفته شده است؛ او گوید:

بنی‌هود بودند که ال‌سید را از گمنامی به در آوردند و در انجام خواسته‌هایشان بر او اعتماد کردند و او را بر جزیره مسلط نمودند چنان که شرش دور و نزدیک را در برگرفت.^{۸۱}

ال‌سید و سیاست‌های تناقض‌آمیز

پیروزی‌های مستمر ال‌سید در حمایت از دولت بنی‌هود، وی را به قدرت بلامنازع اندلس مبدل ساخت. از این رو، زمانی که حاکم عامری بَلَنسیه، قادر بن ذی‌النون (۴۸۵ق/۱۰۹۲م) در سال ۴۸۱ق/۱۰۸۸م، از طرف حکام لارده و قشتاله و بنی‌هود تهدید شد؛ وی پنهانی از حاکم بنی‌هود، مستعین بن مؤتمن (حک: ۴۷۴-۴۷۸ق)، و ال‌سید

درخواست کمک کرد و برای ترغیب آنان به همکاری، اموال و هدایای ارزشمندی نیز فرستاد.^{۸۲} ال‌سید بدون کسب اجازه از مستعین، حاکم بنی‌هود، با سپاهیان رهسپار بلنسیه شد و چون شرایط را برای تصرف بلنسیه مساعد یافت، بی‌درنگ به شهر حمله برد. در پی این واقعه، مستعین نیز که گویی موقعیت نظامی‌اش آسیب دیده بود با لشکری به بلنسیه تاخت. ال‌سید هم برای منصرف کردن مستعین ادعا کرد که چون قادر، حاکم بلنسیه، تحت الحمایه آلفونسو است و بلنسیه نیز از املاک این پادشاه است، هر تعرضی، مقابله با آلفونسو قلمداد خواهد شد. او از طرف دیگر با اعزام فرستاده‌ای به دربار آلفونسو، پادشاه قشتاله، به وی اطمینان داد که هر آنچه در قلمرو مسلمانان به دست آورده، همه برای حفظ و امنیت پادشاه مسیحی است. از همین رو آلفونسو دست او را در تصرف قلمرو مسلمانان باز گذاشت.^{۸۳}

ال‌سید که با هدف تشکیل حکومتی مستقل، پیوسته به تصرف بلنسیه چشم داشت، پیمان‌ش با هودیان را نقض کرد و با حاکم ذوالنونی بلنسیه، القادر بالله، دست دوستی داد. مستعین که انتظار چنین عملی را از ال‌سید نداشت برای شکست دادن وی بی‌درنگ به کنت برشلونه متوسل شد و هدایا و اموال بسیار برای او فرستاد تا از او بر ضد ال‌سید یاری گیرد. ال‌سید نیز در رقابت با مستعین هودی، به عموی وی، منذر، دست یاری داد.^{۸۴} این چنین بود که روابط هودیان با یکی از مهم‌ترین متحدان نظامی، یعنی ال‌سید به تدریج رو به ضعف گذارد. علاوه بر این، موقعیت سیاسی ال‌سید نیز بسیار شکننده به نظر می‌رسید و او نیک می‌دانست به زودی دشمنان مشترک وی، یعنی کنت برشلونه و مستعین هودی برای تصرف بلنسیه اقدام خواهند کرد. از این رو تلاش کرد تا با فتح مناطق کوچک، توانایی نظامی خویش را فزونی بخشد.^{۸۵}

بدین ترتیب ال‌سید که به قدرتی بلامنازع در منطقه شرق اندلس تبدیل شده بود به همراه نیروهایش در این حوزه یکه‌تازی می‌کرد و هیچ دولت مقتدری نبود تا مانع پیشروی‌اش شود. وی که شم نظامی فوق‌العاده‌ای داشت برای تصرف بلنسیه، نخست مناطق کوچک اطراف این منطقه را فتح کرد. سپس با طرح نقشه‌ای ابن جحاف (۴۸۷ق/۱۰۹۴م)، رهبر مخالفش را سرکوب کرد. آن‌گاه در سال ۴۸۲ق/۱۰۸۹م. بخشی

از مناطق شرقی شتتمریه^{۸۷} را از ابومروان بن رزین (۴۹۵ق/۱۱۰۲م)^{۸۸} گرفت و آن‌ها را به پرداخت مالیات واداشت. سپس به منطقه مربیطر در شمال بلنسیه رفت و با تسخیر برخی قلاع آن، بر فرمانروای آن، ابوعیسی بن لبون،^{۸۹} سالیانه ۸۰۰۰ هزار دینار مالیات نهاد. اندکی بعد به جبال البونت^{۹۰} تاخت و بر حکمران آن عبدالله بن قاسم (۴۹۶ق/۱۱۰۳م)^{۹۱} خراج وضع کرد. سپس برای مقابله با نیروهای کنت برشلونه و مستعین - که برای بازپس‌گیری بلنسیه بر دروازه آن اجتماع کرده بودند - به سرعت و با اقتدار به شمال غربی بلنسیه شتافت؛ کنت را اسیر کرد و با گرفتن مال فراوان و اخذ تعهد مبنی بر ترک منطقه، وی را آزاد کرد.^{۹۲} بدین گونه ال سید با کسب پیروزی‌های گسترده، علاوه بر این که امرای منطقه شرقی اندلس را وادار به اطاعت از خود کرد، پایگاه نظامی مستقلی را نیز در این منطقه تأسیس کرد.^{۹۳}

از دیگر سو پس از نبرد زلاقه،^{۹۴} راه مرابطون به جزیره ایبری^{۹۵} گشوده شده بود. یوسف تاشفین (۵۰۰ق/۱۱۰۶م) دیگر بار در سال ۴۸۳ق/۱۰۹۰م. با هدف تصرف بخش‌هایی از این منطقه رهسپار اندلس شد و بخش شرقی آن، از جمله مرسیه^{۹۶} را تصرف کرد. از این رو مستعین، احمد بن یوسف، چهارمین حاکم هودی که جایگاهش را در خطر دید، از ال سید که پیشتر کارآزمودگی خود را در جنگ‌ها نشان داده بود، یاری خواست و با ارسال مقداری پول و طلا، با وی دوباره پیمان بست.^{۹۷} برخی مورخان رویکرد مستعین را به بیگانگان نشانه بی‌خردی و ناتوانی‌اش دانسته‌اند. ال سید نیز که از رویدادهای اندلس بی‌خبر نبود برای حفظ قدرتش، پیمان صلح با حاکم بنی هود را پذیرفت و با سپاه خود راهی منطقه سرقسطه شد و همچنین برای پیشبرد اهدافش با دول مسیحی آراگون و ناوار بر ضد مرابطون پیمان اتحاد بست.^{۹۸}

پایان کار ال سید

استمداد ملوک الطوائف اندلس از مسلمانان مغرب و مرابطون با هدف مقابله با نیروهای مسیحی، زمینه را برای جاه‌طلبی‌های بیشتر ال سید - که گویی خود را قهرمان ملی مبارزه با بیگانگان می‌دانست - فراهم کرد. در گیر و دار رویدادهای سال ۴۸۵ق/۱۰۹۰م. تا ۴۸۷ق/۱۰۹۴م. او کوشید تا با تقویت بنیه نظامی‌اش از حمله‌های

مرباطون به اندلس جلوگیری کند.^{۹۹} در همین حال، جنبشی در بلنسیه به رهبری قاضی شهر، عبدالله بن جحاف المعافری (۴۸۷ق/۱۰۹۴م) برپا شد که از سیاست‌های قادر بن ذی‌النون در هم‌پیمانی با ال‌سید ناراضی بود. رهبر شورشیان برای مقابله با سیاست‌های القادر، با ابن عایشه، سردار مرباطون گفت‌وگو و وعده کرد در صورت پیروزی بر القادر، بلنسیه را به او تسلیم کند.^{۱۰۰} ابن جحاف این گونه توانست با کمک مرباطون بر قادر ذوالنون فایق آید. ال‌سید با آگاهی از این واقعه با لشکری راهی بلنسیه شد و برخی از شهرهای شمالی آن منطقه، چون جباله، را تصرف کرد و از اهالی آن جا مالیات گرفت.^{۱۰۱} او که از اهمیت و جایگاه ابن جحاف در میان مردم غافل نبود، وقتی به نزدیکی شهر رسید در نهران پیکی نزد وی فرستاد و از او خواست تا در ازای گرفتن حکومت بلنسیه، مرباطون را از آن جا دور کند.^{۱۰۲} ابن جحاف نیز با این تدبیر که مردم خواهان صلحند، ابن عایشه سردار مرباطون را به ترک شهر متقاعد کرد. اما ال‌سید به وعده‌اش وفا نکرد و با دور شدن مرباطون، بلنسیه را دیگر بار به محاصره گرفت. این محاصره که بیش از بیست ماه طول کشید، ابن جحاف را به تسلیم واداشت و ناگزیر برای خود و مردم شهر امان گرفت.^{۱۰۳} با این حال، ال‌سید که ابن جحاف را خائن می‌دانست، به ویژه به سبب هم‌پیمانی با مرباطون، نه تنها شهر را به سال ۴۸۸ق/۱۰۹۵م. تاراج کرد بلکه رهبر جنبش و دیگر بزرگان شهر را به قتل رساند.^{۱۰۴} این چنین ال‌سید بر بلنسیه سیطره یافت و تا ورود مرباطون به این منطقه در سال ۴۹۵ق/۱۱۰۲م. او و سپس همسرش بر آن حکومت کردند.^{۱۰۵}

پس از این رویداد، در سال ۴۹۰ق/۱۰۹۷م. مرباطون برای استرداد بلنسیه، با سپاهی به فرماندهی محمد بن تاشفین^{۱۰۶} رهسپار این منطقه شدند و آن را محاصره کردند. ال‌سید نیز برای مقابله با آنان از پدری اول، پادشاه آراگون (۱۱۰۵م)^{۱۰۷} و آلفونسوی ششم کمک خواست. در نبردی که در نزدیک کوه مندیر^{۱۰۸} درگرفت سپاه مسلمانان منهزم گردید و ال‌سید نیز به بلنسیه بازگشت.^{۱۰۹} در این اثنا، مرباطون به جنوب اراضی طلیطله که تحت قلمرو آلفونسوی ششم بود، حمله بردند و سپاه قشتاله را شکست دادند، در این نبرد دون دیه‌گو^{۱۱۰} (۴۸۰ق/۱۰۹۹م) تنها فرزند ال‌سید نیز که جزو نیروهای آلفونسو بود، کشته

شد.^{۱۱۱} پس از این اتفاق ال سید سخت بیمار شد و کشته شدن فرزندش نیز بر شدت غم و بیماری وی افزود و سرانجام در سال ۴۹۲ق/۱۰۹۹م. در پنجاه و شش سالگی جان سپرد.^{۱۱۲}

بررسی و تحلیل شخصیت ال سید

با بررسی منابع و متون اسپانیایی به روشنی به دست می آید که ال سید از شخصیت‌های بزرگ تاریخ اسپانیاست که در عرصه نظامی - سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جایگاهی ممتاز داشت. او نزدیک به ۳۱ سال به عنوان فرمانده نظامی در خدمت فرمانروایان مسیحی و اسلامی همانند سانچو، آلفونسو و بنی هود بود. ریچارد محقق انگلیسی می گوید: «ال سید پیوند میان اندلس و مسیحیان شمال بود».^{۱۱۳} وی با آگاهی کامل از فنون و تاکتیک‌های جنگی و نیز به کارگیری سیاستی صحیح و فعال، توانست در اوایل حکومت‌های قشتاله و بنی هود، علاوه بر بازگرداندن قدرت به آن‌ها، پیروزی‌های چشم‌گیری نیز برای آنان به همراه آورد.

از منظر سیاسی ال سید اهمیت زیادی در تاریخ سیاسی - نظامی اسپانیا دارد. از دیدگاه مورخان^{۱۱۴} و محققان^{۱۱۵} اسپانیایی، ال سید با اقتدار نظامی خود توانست قدرت سیاسی را به دولت‌های بزرگ زمان خود برگرداند و سپس با ورود به دربار حکومت‌های اسلامی، از جمله بنی هود، مقدمات بازگرداندن شدن^{۱۱۶} سرزمین‌های اندلس را به قلمرو دولت‌های مسیحی فراهم آورد. از این رو ال سید پس از مرگش به عنوان شخصیتی دلسوز و وطن پرست جایگاهی ممتاز در تاریخ سیاسی اسپانیا پیدا کرد، چنان که پیدال (۱۳۴۶ق/۱۹۶۸م)^{۱۱۷} در این باره می‌نویسد: «ال سید جنگاوری بسیار قدرتمند بود که با نفوذ به دربار بنی هود به تدریج توانست سرزمین‌های مسیحیان را از مسلمانان پس بگیرد».^{۱۱۸}

از لحاظ فرهنگی ال سید از شخصیت‌هایی است که پس از مرگش در رونق فرهنگ و ادبیات اسپانیا تأثیر شگرف بر جای گذاشت. از آنجا که فعالیت‌های سیاسی - نظامی و شخصیت عاطفی و روحی ال سید مورد توجه قرار گرفت، وی از لحاظ فرهنگی هم به شخصیتی بسیار بحث‌برانگیز تبدیل شد و زندگانی‌اش در آثار ادبی، افسانه‌ها، اساطیر، شعر

و داستان‌ها انعکاسی گسترده یافت. قصیده «سرور من»^{۱۱۹} از پرآوازه‌ترین قصاید حماسی است که چند سال پس از مرگ ال‌سید، شاعری ناشناس آن را به زبان اسپانیایی سروده است. شاعر در این قصیده حس وطن‌پرستی و اخلاص ال‌سید را تقدیر کرده و ستوده، و یادآور شده است که ال‌سید بسیار نرم‌دل و مهربان بوده چنان که حتی در رابطه با دشمنانش نیز عطفوت به خرج می‌داده است.^{۱۲۰} این قصیده مورد استقبال مردم اسپانیا قرار گرفت و سپس به زبان‌های مختلف اروپایی ترجمه شد و شرح‌های بسیاری بر آن نگاشته شد، مانند کتاب «شعر ال‌سید»^{۱۲۱} اثر مشترک پیدال، بلک بُرن (۱۳۹۰ق/۱۹۷۱م)،^{۱۲۲} سیمپسون (۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م)^{۱۲۳} و جان اورمسی (۱۲۷۴ق/۱۸۹۵م)^{۱۲۴} که به زبان لاتین منتشر شد.

از منظر مذهبی، کشیش‌ها ال‌سید را مظهر بنده واقعی خدا بر روی زمین می‌دانند و او را در زمره قدیسان پاک‌سرشت آورده‌اند که خصلت‌های ملکوتی دارد و به حضرت مسیح ﷺ بسیار پای‌بند بوده است. از این رو مردم، آرامگاه وی در نزدیکی بُرگوس را زیارت کرده، از خاک او شفا و تندرستی می‌جویند.^{۱۲۵}

از لحاظ اجتماعی نیز ال‌سید پایگاهی ممتاز در میان مردم اروپا به ویژه اسپانیا دارد و کمتر شخصیتی بوده است که بعد از مرگش چنین محبوبیتی به دست آورده باشد. هم از این روست که چندین فیلم و نمایشنامه در معرفی ملی‌گرایانه او تدوین شده است.^{۱۲۶} بر خلاف مورخان مسیحی، نویسندگان مسلمان همانند ابن بسام^{۱۲۷} و ابن عذاری^{۱۲۸} نه تنها او را انسانی شریف و دادگر و نیک‌خواه نمی‌دانند، بلکه بر تجاوزگری و حق‌نشناسی و غیر قابل اعتماد بودن وی تأکید دارند. زیرا همچنان که اشاره شد ال‌سید با ورود به سرزمین‌های اسلامی از جمله بلنسیه جنایت‌های بسیاری در حق بزرگان شهر و مردم انجام داد اما با این همه این مورخان نیز شجاعت، شهامت و کاردانی او در امور نظامی را تحسین کرده‌اند؛ چنان که ابن بسام می‌نویسد:

ال‌سید در شهامت و حزم و عمل یکی از آیات پروردگارش بود. - خدا

لعنتش کناد - که مردی دانش‌دوست بود، به راه و رسم عرب‌ها نیک آگاهی

داشت... در حضور او کتاب و سیر عرب را می خواندند. چون به رویدادهای

ناگوار می رسید، شاد می شد و...^{۱۲۹}

نتیجه

سیاست خارجی دولت بنی هود نمونه‌ای از دیدگاه حکومت‌های مسلمان اندلس به دولت‌های مسیحی بود. اشتیاق هودیان در ایجاد رابطه سیاسی - نظامی با حکومت‌های مسیحی بی‌مانند بود و گویی این ارتباط به یک ضرورت سیاسی - نظامی دولت درآمده بود و با وجود آسیب‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی وارده بر مسلمانان از سوی مسیحیان - چون پرداخت مالیات بسیار، از دست دادن قلمرو و تضعیف حکومت - هودیان همچنان در تحکیم این پیوند می‌کوشیدند. دولت بنی هود در سایه این روابط سیاسی و نظامی، بهره‌اندکی از کمک‌های نظامی آنان می‌برد که البته این کمک‌ها هم در بقا و تداوم حکومتشان اثری نداشت. آنان نمونه بسیار ناموفقی از اعتماد به بیگانگان را به نمایش گذاشتند؛ چنان که ال سید با نقش‌آفرینی در درگیری‌های عصر ملوک الطوایف اندلس، بیش از آن که برای بنی هود مفید واقع شود، این همراهی را به سکوی پیشرفت خود تبدیل کرد.

سلسله بنی هود

سلیمان بن هود المستعین: ۴۳۱-۴۳۸هـ/ ۱۰۳۹-۱۰۴۶م

احمد بن سلیمان المقتدر: ۴۳۸-۴۷۴هـ/ ۱۰۴۶-۱۰۸۱م

یوسف بن احمد المؤمن: ۴۷۴-۴۷۸هـ/ ۱۰۸۱-۱۰۸۵م

احمد بن یوسف المستعین: ۴۷۸-۵۰۳هـ / ۱۰۸۵ - ۱۱۱۰م

عبدالملک بن احمد، عمادالدوله: ۵۰۳هـ / ۱۱۱۰م

پی‌نوشت‌ها

۱. مادرش دختر سانچو (شانجه)، حاکم مسیحی بنبلونه، بود و به دلیل شباهت ظاهر وی به شانجه، او را شنجول نامیدند؛ عنان، محمد بن عبدالله، *تاریخ دولت اسلامی در اندلس*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: کیهان، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۵۷۹.
 ۲. همان، ج ۲، ص ۸۶.
 ۳. شهری کوچک که در ایام طوایف در دست غلامان عامری بود؛ حمیری، محمد بن عبدالمنعم، *منتخبه من کتاب الروض المعطار فی خبر الاقطار*، تصحیح لفی پروفنسال، سوم، بیروت: دار الجلیل، ۱۴۰۸ق، ص ۷۶.
 ۴. شهری در شرق اندلس که در ایام طوایف در دست غلامان عامری بود؛ همان، ص ۱۲۴.
 ۵. ابن عذاری، ابوالعباس احمد بن محمد مراکشی، *البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*، تحقیق س. کولان، سوم، بیروت: دار الثقافة، ۱۹۸۳م، ج ۳، ص ۲۷۶.
 ۶. سلیمان بن هود، بنیان‌گذار سلسله بنی هود، پیش از مرگ، قلمرو فرمانروایی‌اش را میان پنج فرزندش تقسیم کرد؛ او سرقسطه را به فرزندش احمد و لارده و وشقه را به لب و تطیله را به منذر و قلعه ایوب را به محمد داد؛ بنگرید: ابن خطیب، لسان‌الدین محمد، *اعمال الاعلام فی من بویع قبل الاحتلام من ملوک الاسلام*، تحقیق لیفی پروفنسال، سوم، دار المکشف، ۱۹۵۶م، ص ۱۷۱.
 ۷. پس از سلیمان بن هود، انشعاب سیاسی در حکومت بنی هود به وجود آمد و یوسف بن هود بر لارده در غرب سرقسطه حکم راند.
 ۸. ابن عذاری، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۲.
9. Rodrigo Deaz.
10. El Seid; Simpson, Lesley Byrd, *The Poem Of The Cid*, USA: 1985, p 1, Retrieved from:
- 2015, p 3. <http://www.Googlebook.Com>, Issue El Cid/ December,
11. Castile.
- کاستیل. این نام در متون اسلامی، قشاله ذکر شده است که از شهرهای بزرگ لیون بوده است.
- بنگرید: حمیری، پیشین، ص ۸۸.

12. Fitzhenry, James, *El Cid Gods Own Champion*, USA: 1884, p 70, Retrieved from:

<http://www.Bookzz.Com>, Issue El Cid/ December, 2015; Provencal, E. Levi, , *SID, Eencyclopedia of islam*, Second Edition, Leiden: Brill, 1997, Volume IX, p 533.

13. Preston.

14. Barcelona.

15. Preston, T.R., *The Cid Compeador*, London: 1833, p 17.

۱۶. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۵۰.

17. Pidal, R. Menendez, *La Espana Del Cid*, Espasa Calpe, S. A. Madrid: 1969.

18. Al-Sayyid, El Seid; see: Nicolle, David, *El Cid And The Rconquista*,

Oxford, 1988, p 3; Simpson, *Ibid*, p 1, Retrieved from:

<http://www.Googlebook.Com>, Issue El Cid/ December, 2015.

۱۹. به معنای آقا و سرور. پس از پیروزی ال‌سید بر کنت برشلونه، احتمالاً از سوی سلاطین بنی

هود لقب «سیدی» یافت. این واژه در زبان اسپانیایی به *Mio Cid* تعبیر یافت؛ پروفنسال، لفی،

الاسلام فی المغرب و الاندلس، ترجمه سید عبدالعزیز سالم، القاهرة: مطبعة نهضة مصر، ص ۱۸۴؛

قیاس کنید با:

Fitzhenry, *Ibid*, p 3.

۲۰. شاید از آن روست که به او لقب *Compeador* یا قنبیطور داده شد؛ اما این تأویل بعید

می‌نماید چون لفظ *Compeador* به معنای قهرمان نیست بلکه معنای آن فرمانده غارت‌گران

دشت‌ها است. لقبی که مورخان عرب در قرون میانه برای ال‌سید به کار می‌بردند از لفظ

campidoctus. به معنای صاحب فحص و جستجوگر یا متجسس گرفته شده است. به نظر

می‌رسد این لفظ در آن زمان به خیره جنگ‌ها در سرزمین دشمنان اطلاق می‌شد؛ بنگرید:

پروفنسال، پیشین، ص ۱۷۶؛ ابن عذاری، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۵.

۲۱. در سال ۴۵۶ق/۱۰۶۴م. سانچوی دوم، پادشاه قشتاله، برای گسترش قلمروش با سپاهی به

رهبری ال‌سید رهسپار ناوار شد که با رشادت‌ها و دلاوری‌های ال‌سید، این جنگ به پیروزی

سانچو انجامید. احتمالاً پس از این موفقیت بود که ال‌سید لقب Compeador را دریافت کرد؛
بنگرید:

Provençal, Ibid, Volume IX, p 533.

22. Vivar.

23. Burgos.

24. Fitzhenry, Ibid, p 1; Preston, Ibid, p 5.

۲۵. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۶.

26. Don Deigo Iainez (Preston, Loc. Cit).

قیاس کنید با: عنان، همان.

27. Abraham, Juan Caballero Priete, "El Cid; History and Legend",
Retrieved from:

[http://www.Epubs.utahedu.1850, 2012, Vol2, p 113.](http://www.Epubs.utahedu.1850, 2012, Vol2, p 113)

28. Idem, p 113-114.

29. Flainez.

30. Leon.

31. Diaz.

32. Fletcher, Richard, The World Of El Cid, Manchester University Press,
London: 2000, p 90-91.

33. Diego Fernandez (Abraham, Ibid, p 113-114).

34. Dona Jimena.

35. Simon Barton and Richard Fletcher, The World Of El Cid Chronicles Of
The Spanish Reconquest, Manchester University press, London: 1998, p 90,
Retrieved from:

[http://www.Googlebook.Com, Issue El Cid/ December, 2015.](http://www.Googlebook.Com, Issue El Cid/ December, 2015)

۳۶. پادشاه مقتدر قشتاله و لیون که در سال ۴۳۹ق/۱۰۵۷م. به سرزمین‌های مسلمانان هجوم برد

و درصدد به تسلیم کشاندن همه امرای طوایف بود. پس از پیروزی‌های بسیار در مقابل مسلمانان،
او را به لقب پادشاه کبیر خواندند. بنگرید:

Fletcher, Richard, The Quest For El Cid, U.A.S: 1990, p 69.

37. Fitzhenry, Ibid, p 11.

38. Idem, p 14.

39. Sancho.

پسر بزرگ فرناندو که پس از پدر، جانشین وی در قشتاله شد و از سال ۱۰۶۵ تا ۱۰۷۲ م. حکومت کرد.

Fletcher, Richard, Ibid, p 100.

40. shevalier.

41. Id, p 16.

42. Carrion.

۴۳. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۶.

۴۴. فرناندو پیش از مرگ، کشور خود را میان سه فرزندش تقسیم کرد: قشتاله را به پسر بزرگش سانچو سپرد، لیون را به آلفونسو ارزانی داشت، امارت جلیقیه و پرتغال را به گارسیا بخشید، و نیز شهر توره (Tora) و سموره (Zamora) را به دخترانش اورکا (Urraca) و البره (Elvira) عطا کرد؛ بنگرید: عنان، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۶؛ حجی، عبدالرحمن علی، *التاریخ الاندلسی من الفتح حتی سقوط غرناطه*، بیروت: دار القلم، ۱۹۷۶ م، ص ۳۳۰؛ و نیز:

Fitzhenry, Ibid, p 20.

۴۵. حجی، پیشین، ص ۳۶۴.

46. Southey Robert, *Chronicle Of The Cid*, University College, London:

1887, p 30-31.

۴۷. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۶؛ و نیز:

Preston, Ibid, p 7-8.

48. Fitzhenry, Ibid, p 28.

49. Id, Loc. Cit.

۵۰. سانچو پس از تصرف لیون، در پی تصرف قلمرو دو خواهرش، اوراکا فرمانروای سموره و البره حکمران توره، برآمد و به قلمرو آنها حمله برد. در آغاز بر توره تسلط یافت و سپس سموره را محاصره کرد. در همین محاصره بود که سواری به لشکرگاه سانچو رفت و وی را به قتل رساند؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۶.

۵۱. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۹.

۵۲. پس از جنگ کریون، آلفونسو به دربار مأمون بن ذی‌النون در طلیطله پناه برد؛ بنگرید:
 Provençal, Ibid, Volume IX, p 533.
 53. Preston, Ibid, p 11.
 54. Preston, Loc. Cit.
۵۵. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۴۰۱؛
 Preston, Ibid, p 11-12; Fitzhenry, Ibid, p 37.
 56. <http://www.Ctspanish.com/legends/elcid.Htm>. December 4, 2015.
 ۵۷. عنان، همان.
58. Galicia.
 ۵۹. سجادی، صادق، «آلفونسو»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۸۰.
 ۶۰. پروفنسال، پیشین، ص ۱۸۰-۱۸۱؛
 Simon & Richard, Ibid, p 103; Cf. Blackburn, Paul, "Poem Of The Cid", Edited BY George Economou, London: 1938, p 5, Retrieved from: <http://www.Googlebook.Com>, Issue El Cid/ December, 2015.
 61. Catalunya.
 ۶۲. شهری در شمال اندلس؛ امروزه به آن کاتالونیا گفته می‌شود؛ بنگرید: مونس، حسین، اطلس، نقشه ۱۷۱.
63. Navarra.
 ۶۴. شهر نافار (ناوار) در سال ۲۹۲ق/۹۰۵م. به دست سانچو تأسیس شد.
 ۶۵. حجی، پیشین، ص ۳۵۶؛ سامرای، خلیل ابراهیم، *علاقات المرابطین بالممالک الاسبانیة بالاندلس*، عراق: بی‌تا، ص ۵۷؛ و نیز بنگرید: عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۱.
 ۶۶. در سال ۴۵۷ق/۱۰۶۵م. زمانی که فرناندو به سرزمین‌های اسلامی از جمله اشبیلیه، طلیطله، بلنسیه و سرقسطه حمله برد، از حکام آن مالیات درخواست کرد؛ السید نیز در محاصره بسیاری از شهرها نقش داشت. بنگرید: عنان، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۰-۳۹۱؛ و نیز:
 Fitzhenry, Ibid, p 7.

۶۷. سامرای، پیشین، ص ۶۴؛ و نیز:

Provençal, Ibid, Volume IX, p 533.

68. Fitzhenry, Ibid, p 70.

69. Idem.

۷۰. بیضون، ابراهیم، *الدولة العربية في اسبانيا من الفتح حتى سقوط الخلافة*، بیروت: دار النهضة العربية، ۱۹۸۶م، ص ۳۶۵؛ عبدالحلیم، رجب محمد، *الاندلس الاسلامية و اسبانيا النصرانية*، القاهرة: دار الکتب المصرية، بی تا، ص ۳۴۳.

71. Deni.

شهری در جنوب شرقی سرقسطه که مقتدر بن هود در سال ۴۶۸ق/۱۰۷۶م. آن را از اقبال الدوله عامری پس گرفت؛ ابن عذارى، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۸.

72. Tortosa.

در جنوب سرقسطه که مقتدر در سال ۴۵۲ق/۱۰۶۰م. به حاکمیت غلامان صقلابی بر آن پایان داد؛ ابن عذارى، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۴.

73. Lowel, James Russell, "Rodrigo El Campeador", Madrid: 1857, p 36, Retrieved from:

<http://www.Googlebook.Com>, Issue El Cid/ December, 2015.

74. Sancho Ramirez.

75. Kent Barcelona.

76. Idem, Loc. Cit.

۷۷. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۸؛

Fitzhenry, Ibid, p 76.

78. Olacau.

79. Lowel, Loc. Cit.

۸۰. ابوالحسن علی بن بسام، ادیب، شاعر و مورخ عصر مرابطون که مهم ترین اثر وی کتاب *الدخيرة في محاسن اهل الجزيرة* است؛ این کتاب علاوه بر جنبه ادبی، از لحاظ تاریخی نیز بسیار با اهمیت است؛ بنگرید: ابن بسام، ابوالحسن علی، *الدخيرة في محاسن اهل الجزيرة*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دار الغرب الاسلامیة، ۲۰۰۰م، ج ۱، ص ۵.

۸۱. ابن بسام، پیشین، بخش ۳، ج ۱، ص ۹۵.

۸۲. همان، ج ۲، ص ۲۳۸-۲۴۰؛ حجی، پیشین، ص ۳۷۰؛ بنگرید: پروفنسال، پیشین، ص ۱۸۶.

۸۳. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۴۰. بنگرید:

Dennis, George, "The Cid", London: 1845, p 132-133, Retrieved from:
<http://www.Googlebook.Com>, Issue El Cid/ December, 2015.

۸۴. عنان، همان؛ حجی، پیشین، ص ۳۷۱؛ و نیز:

Fitzhenry, Ibid, p 97.

۸۵. عنان، همان؛ حجی، همان.

۸۶. ابواحمد جعفر بن عبدالله بن جحاف المعافری، قاضی شهر بلنسیه؛ وی که به سبب روابط نزدیک قادر بن ذی‌النون با ال‌سید، اختلافات سیاسی بسیار با او داشت، پس از شورش بر ضد قادر، سرانجام او را به قتل رساند. بنگرید: ابن عذاری، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۷.

87. Santa Maria.

در شرق اندلس و جنوب غربی سرقسطه قرار داشت؛ یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۷م، ج ۳، ص ۳۶۷.

۸۸. خاندانی از بربران هواره. سرسلسله آنان ابومحمد هذیل معروف به اصلح بود که در سال ۴۰۳ق. اعلام استقلال کرده بود؛ ابن عذاری، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۷؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۷.

۸۹. سردار ابوعیسی بن لبون، فرمانروای مربیطر از نواحی مجاور شنتمریه، پس از آن که نتوانست در مقابل مالیات‌های ال‌سید دوام بیاورد، به عبدالملک رزین روی آورد و در حمایت وی زیست؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۱.

90. Alpuente.

۹۱. عبدالله بن قاسم از دودمان عبدالملک بن قطن الفهری، در نزدیکی شنتمریه شرقی و در جنوب شرقی آن، امارت کوچکی به نام البونت داشت؛ بنگرید: عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۶؛ ابن کردبوس،

ابومروان عبدالملک، تاریخ اندلس و وصفه، تحقیق احمد مختار عبادی، مادرید: معهد الدراسات الاسلامیه، ۱۹۶۵م، ص ۷۱.

۹۲. ابن عذارى، پیشین، ج ۴، ص ۴۰-۴۱؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۲.

۹۳. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ حجی، پیشین، ص ۳۷۱.

۹۴. جنگ سرنوشت سازی که در سال ۴۷۹ق/۱۰۸۶م. بین مسلمانان به فرماندهی یوسف بن تاشفین، و مسیحیان به فرماندهی آلفونسوی ششم، در اندلس در مکانی به نام زلاقه رخ داد. در این جنگ مسیحیان شکست خوردند و مجبور به عقب نشینی شدند؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۲؛ عبدالحلیم، پیشین، ص ۳۴۴.

95. Iberian Peninsula.

سرزمین اندلس که در جنوب غربی اروپا واقع است.

96. Murcia.

شهری در جنوب شرقی اندلس.

۹۷. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۳؛

Fitzhenry, Ibid, p 122.

۹۸. عنان، همان.

۹۹. همان.

۱۰۰. ابن عذارى، پیشین، ج ۴، ص ۳۱؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۵.

۱۰۱. همان.

۱۰۲. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۶.

۱۰۳. ابن عذارى، پیشین، ج ۴، ص ۳۲.

۱۰۴. ال سید پس از دریافت اموال قادر بن ذی النون از ابن جحاف، وی و همه افراد خاندانش را دستگیر کرد و پس از شکنجه بسیار، دستور داد آنان را بسوزانند؛ ابن عذارى، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۶.

۱۰۵. همان؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۱.
۱۰۶. پس از سقوط بلنسیه به دست السید، بسیاری از مردم با ارسال نامه‌ای به یوسف بن تاشفین خواستار نجات شهر شدند. بدین ترتیب یوسف، سپاهی بزرگ به فرماندهی برادرزاده‌اش، محمد تاشفین، رهسپار بلنسیه کرد؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۰.
۱۰۷. پدری اول از پادشاهان دلیر آراگون شناخته می‌شد که با فتح وشقه و بریستر، مقدمات سقوط سرقسطه را فراهم کرد؛ همان، ص ۴۱۴.
۱۰۸. کوهی در نزدیکی بلنسیه؛ همان، ص ۲۵۱.
۱۰۹. همان.

110. Don Diego.

۱۱۱. همان.

۱۱۲. همان؛ بنگرید:

Fitzhenry, Ibid, p 175.

113. Simon & Richard, Ibid, p 7.

114. Pidal, Ibid; Dozy, Reinhart, "Le Cid Dapres De Nouveaux Documents", Madrid: 1860.

115. Fitzhenry, Ibid, p ۷۰; Simon & Richard, Ibid ; Pidal, Ibid; Dozy, Ibid.

116. La Reconquista.

117. Ramon Menendez Pidal.

فیلسوف و مورخ برجسته قرن بیستم اسپانیا که در زبان و ادبیات مهارت بسیاری داشت.

۱۱۸. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳.

119. Mio Cid.

۱۲۰. همان.

121. The Poem Of The Cid.

122. Blackburn, Ibid.

شاعر، ادیب و مترجم معاصر آمریکایی که بسیاری از کتاب‌های شعر اسپانیایی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است.

123. Simpson, Byrd, "The Poem Of The Cid," London: 1957.

ادیب و شاعر و مترجم آمریکایی معاصر که کتاب‌های بسیاری را ترجمه کرده است.

124. Ormsby, John, "Poem Of The Cid", London: 1879, Retrieved from: <http://www.Googlebook.Com>, Issue El Cid/ December, 2015.

مشهورترین مترجم قرن نوزدهم میلادی که رمان‌های تاریخی و شعر را ترجمه کرده است.

125. Fitzhenry, Ibid, p 179-180.

۱۲۶. همانند فیلم مشهور «ال‌سید» که در سال ۱۹۶۱م. به کارگردانی آنتونی مان، حیات سیاسی - نظامی، عاطفی و اجتماعی او را به تصویر کشید و مورد استقبال بسیاری از مردم آمریکا و اروپا قرار گرفت؛ فیلمی پرهزینه که در قالب فیلم‌های تاریخی - حماسی جای می‌گیرد. به نظر می‌رسد فیلم در پرداخت روایت‌های تاریخی، ضعیف و خلاف واقع عمل کرده است. برای مثال در همان آغاز فیلم در گردهمایی دولت‌های مسلمان به رهبری یوسف بن تاشفین بر ضد مسیحیان، تاشفین را شخصیتی بی‌رحم، وحشی و ضدتمدن معرفی می‌کند که خطاب به حکام اندلس می‌گوید:

رهبر بزرگ ما (ظاهراً اشاره به پیامبر ﷺ دارد) اراده کرده است که ما بر دنیا حکومت کنیم؛ اکنون در تمام نقاط اسپانیا افتخارات و فتوحات به چشم می‌خورد، کتاب‌ها را پاره کنید، به شعرا آئین نبرد بیاموزید و... بجنگید، بکشید دشمنان را تار و مار کنید و آن‌ها را وادار به برادرکشی کنید و... بعد که زمینه را فراهم کردید من با نیروهایم از آفریقا حمله می‌کنم و...

در ادامه فیلم، ال‌سید در جنگی که به عنوان آن اشاره نمی‌شود بر دولت‌های مسلمان پیروز می‌شود و حکام آنان، از جمله مؤتمن، فرمانروای بنی هود را به اسارت می‌گیرد اما به دلیل روحیه جوانمردانه‌اش، بر خلاف نظر امپراتور فردیناند، وی را آزاد می‌کند؛ مؤتمن هم به پاس این فداکاری وی را ال‌سید به معنای سید و آقا می‌خواند. در صورتی که این اتفاقات بر خلاف

رویدادهای تاریخی است که در منابعی چون ابن عذاری، ابن خطیب و حتی منابع اسپانیایی مانند پیدال و دوزی آمده است و البته السید این شخصیت بخشنده را تا آخر حیاتش به همراه دارد.

۱۲۷. عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۱۲۸. ابن عذاری، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۵.

۱۲۹. ابن بسام، همان؛ عنان، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۴-۲۵۵.